

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم مساله ای را که در فقه مطرح کردند لو باع الفضول مال نفسه مع مال غیره ، بحثی که مطرح شده این شده و گفتند اجماع هم هست برای اینکه در مال نفسش صحیح است در فضولی هم مبنی است بر اینکه اگر فضولی باطل بود در آن یکی هم باطل است اگر فضولی باطل نبود موقوف است ، موقوف به اجازه ای مالک است اگر اجازه داد درست است و الا فلا . این خلاصه ی بحثی که مرحوم شیخ قدس الله نفسه آوردند و یک مقدار هم کلمات اصحاب آوردند و یک کلامی هم از شیخ نقل کردند .

من به نظرم شاید کلام شیخ ناظر به آن نکته ای بود که من عرض کردم ایشان یک توجیهی هم برای کلام شیخ ، چون می دانید که من اصولا در بحث های خودمان خیلی دنبال توجیه کلمات نیستیم که علامه مثلا اینطور گفت مرادش این است فلانی این طور گفته است این اصولا در دنیای ما در حوزه های ما خیلی متعارف است نه اینکه ، هم سنی ها دارند هم شیعه ها دارند .

یعنی مثلا فرض کنید ابوالحسن اشعری اینطور گفت یکی می گوید مرادش این است آن یکی می گوید نه مرادش آن است ، این با آن بحث می کند سر اینکه مراد گاه گاهی شده مثلا در همین عبارت رسائل مرحوم نائینی می گوید مراد شیخ این است آن آقای دیگر می گوید نه مراد شیخ این است الی آخره .

این بحث ها عرض کردیم به جایی نمی رسد یعنی نکته ای ندارد نکته ی خاصی ندارد حالا مراد شیخ چه بوده در کتاب خلاف این نکته ی خاصی ندارد . البته فهم عبارت خیلی موثر است ما نهایتش اگر بخواهیم بحث بکنیم عبارت را معنا می کنیم اما فلانی این جور معنا کرده برد علی الفلان این جور معنا کرده است دیگر بحث هایی است که فطیل لا طائل .

عرض کردیم این مساله شیخ اشکالی که می کند می گوید بر این مساله همان اشکالی است که در بیع ما یملک و ما لا یملک جاری می شود که همان اشکال ما وقع لم یقصد و ما قصد لم یقع ، عرض کردیم آن اشکال ما وقع در این اصطلاح آمده اما دقیق ترش همان مساله ی انحلال است که ما عرض کردیم ، بحث ما وقع ، ما وقع یعنی روی عنوان مثلا عنوان ده را از این ، در روایت این را دارد یک ده را از این آقا خرید ، گفت ده را فروختم این قدر . در صورتی که ایشان این ده مثلا ۲۰ قطعه زمین است ایشان مالک ۴ قطعه از آن زمین است ، بقیه اش برای او نیست .

این سوالی که در این روایت شده در صحیحی صفار از امام عسکری صلوات الله وسلامه علیه روایت این است و مرحوم شیخ می خواهد بگوید ما وقع لم يقصد ، ما وقع یعنی ده را خریدند ، این قصد نکرد . ایشان می گوید فروختم ده را معذرت می خواهم ده را فروختم اینکه ما قصد که خصوص مراد زمین خودش باشد این لم يقع ، ما قصد لم يقع و ما وقع که خصوص ملک او باشد آن را قصد نکرده بود یعنی

عرض کردیم این بحث ، بحث بدی نیست اما در بحث معاملات چون کلمه ی قصد در معاملات ممکن است معنای دیگری بدهد عرض کردم و لذا در عبارات علمای آمده العقود تابعة للقصد ، عقد تابع قصد است بعضی ها خیال کردند مراد از اینکه عقد تابع قصد است یعنی تابع آن قصدی است که شما در عقد انجام می دهید عرض کردیم این معنا باطل است این اساس ندارد این معنا ، اصلا این عبارت معنا ندارد اصلا برای ما نیست این عبارت ، این عبارت برای اهل سنت است و شرح مفصلی دادیم عرض کردیم .

اما این معنا از همه اش اوضح فسادا است اگر مراد این باشد مثالش هم عرض کردیم شما می روید داروخانه یک دارویی می خرید بچه تان مریض است بخورد خوب شود ، غرضتان و قصدتان درمان پسران بود می آید خانه می بینید بچه حالش خوب است احتیاجی به دارو ندارد می روید به داروخانه برمی گردید می گوئید من خریدم این را برای درمان بچه ، بچه حالش خوب است نمی خواهد ، داروخانه می گوید پس نمی گیریم ، نه به خاطر اینکه دارویی فروختیم اصولا پس نمی گیریم ، چرا ؟ چون قصد در معاملات بی اثر است ، قصد در عبادات اثر دارد اصولا قصد به این معنا شما چه قصد از این معامله کردید این بی اثر است ، آن که در باب معاملات اثر دارد آن ابراز است دارو را از تو خریدم تمام شد ، اگر مراد این بود که برای درمان باید شرط بکنید ، به شرطی که من بتوانم با این بچه را درمان بکنم که اگر احتیاج نبود برمی گردانم ، بله این درست است .

چرا چون ابراز کرد به مجرد قصد در باب معاملات این یک قاعده ی کلی در ذهن مبارکتان باشد که در باب معاملات مجرد قصد باطنی و قصد قلبی هیچ تاثیری ندارد .

یکی از حضار: استاد ابراز بدون قصد هم اثر ندارد دیگر .

آیت الله مددی: این ابراز که ابراز نیست دیگر ، قصدی در کار نباشد که ابراز نیست ، حرف بیهوده مثل صدای درب ، بسته بشود لفظی از آن در بیاید .

.....
علی ای حال این توضیحاتش گذشت ، پس بنابراین بهترین راه همان نکته ای بود که ایشان در این نکته هم در مساله ای آینده هم تکرار می کند که ما هم تکرار می کنیم ، نکته ای اساسی عرض کردیم این است که در باب معاملات و در غیر معاملات عده ای قائل هستند و آن انحلال یعنی امر انشائی به حسب واقع خودش منحل می شود به حسب واقع خودش .

گفت من ده را به شما فروختم ، گفت ده را به شما فروختم لکن چون واقعه این است که در این ده پنج تا زمین برای ایشان است بقیه برای کسی دیگری است افراد دیگری است ، پس این بیع ، ده را فروختم منحل می شود یعنی برای خودم این طور برای دیگران دقت کردید ؟ منحل می شود ، که اصطلاحاً اسم این را گذاشتیم انحلال به حسب اجزاء ، این را انحلال به حسب اجزاء می گویند .

انحلال به حسب اوصاف هم عرض کردیم می گوید یک خانه ای دارم مثلاً ۲۰۰ متر است فاصله اش با خیابان ۵ متر است ، یک وقتی می روند می بینند ۲۰۰ متر است اما فاصله اش با خیابان ۱۰۰ متر است ، خوب طبعاً قیمتش کمتر می شود . این می آید می گوید آقا منحل می شود به این معنا یعنی می آیند می گویند این خانه اگر ۵ متری باشد قیمتش این قدر است ۱۰۰ متری باشد قیمتش این قدر است به آن مقدار که تخلف شده آمده در

عرض کردیم این انحلال به حسب شروط هم داریم در باب معاملات اجزاء داریم ، اوصاف داریم ، شروط داریم . و عرض کردیم این اجزاء و اوصاف و شروط تاثیر گذار در قیمت هستند اما تاثیر در انشاء ندارند بحث سر این است ، اگر مثلاً ۵ متر باشد خوب من بیشتر رغبت می کنم پول بیشتری می دهم تا ۱۰۰ متر باشد . تاثیر گذار در قیمت هستند اما بحث سر این است که این تاثیر گذاری در قیمت روی انشاء هم اثر می کند یا نه ، دقت کردید ؟

روی انشاء هم اثر می کند ، یعنی چه اثر می کند ، اثر به این معنا که انحلال درست بکند ، اثر به این معنا که خیار بیاورد بله اثر می کند ، دقت کردید ؟ دو تا اثر شد . می گوید آقا بنا بود خانه ۵ متری باشد این ۱۰۰ متر است من این را نمی خواهم خیار درست می کند ، خیار هم عرض کردیم به طور کلی اصولاً در اصطلاح فقها در مکاسب خیار هر جا گفته شد ثنائی است ، یعنی یا قبول بکن یا فسخ بکن ، اثر می کند در انحلال یعنی این .

می گوید آقا خانه اگر ۵ متری بود مثلاً ایشان خریده ۱۰۰ میلیون این اگر ۵ متری بود قیمتش ۱۰۰ میلیون بود حالا که ۱۰۰ متری است قیمتش ۹۰ میلیون است پس این معامله درست است تو ۱۰ میلیون برگردان این مراد از انحلال است روشن شد ؟ پس این معامله درست است اما تو ۱۰ میلیون برگردان می گوئیم نمی شود این نمی شود ، اینکه انحلال می گوئیم ، معلوم شد مراد ما از انحلال .

معامله چرا چون معامله روی خانه ای شد روی یک وصف معین الان آن خانه دارای آن وصف نیست ، خیار تخلف وصف دارد می تواند ایشان معامله را به هم بزند خیار تخلف این شرط دارد ، می تواند این کار را بکند . اما اینکه بیاییم بگوئیم معامله درست است منحل می شود یک مقداری از ثمن به ازاء وصف قرار می گیرد یک مقدار از ثمن به ازاء خود عین قرار می گیرد دقت کردید ؟ به ازاء موصوف ، این مراد ما که می گوئیم تاثیر گذار نیست در انحلال به این معنا .

و عرض شد به اینکه این اشکال وارد است ان شاء الله تعالی در مساله ی آینده قوی تر صحبتش می کنیم این اشکال وارد است اما شیخ اینجا جواب می دهد البته اینجا مساله واقعه این است که روایت است عمده ی مطلب روایت است اگر روایت نبود هم این انحلال شبهه ی قوی است انحلال شبهه ی قوی است . روایت صحیحیه ی صفار است که شرح حال تاریخی اش را هم دادیم و عرض کردیم .

البته از اینکه مرحوم کلینی این روایت را در کافی در باب نوادر آورده است معلوم می شود ایشان یک تاملی درش داشته است.

یکی از حضار: اصلاً باب شهادت هم آورده است .

آیت الله مددی: بله در باب بیوع نیاورده است .

علی ای معلوم می شود که یک تأمل مائی مرحوم کلینی روی این روایت داشته است ، چون عرض کردیم مرحوم کلینی گاهی اوقات ۱۰ تا باب ، ۲۰ تا باب ، ۳۰ تا باب نقل می کند بعد می گوید نوادر یا باب النادر ، آن وقت در این باب نوادر گاهی اوقات روایات متعدد می آورد که مربوط به ابواب سابق است ها دقت می کنید ، اما چون قبول نداشته در آن باب نیاورده جداگانه آورده است .

و لذا عرض کردیم کتاب کافی گزینشی است مگر جاهایی که نوادر است این شبهه دارد که آنجا گزینشی نباشد .

یکی از حضار: استاد آن جا که نوادر هست خوب این نوادر را از هزاران حدیث دیگر آوردند خوب این را هم یا نمی آوردند یا همان قبلی ها را هم می آوردند یعنی مجموعه ای احادیث را به سه قسمت تقسیم کرده ایشان دیگر اصل نوادر و آنهایی که حذف کرده اصلا ، فرقیشان چیست ؟ احادیث بیشتری در اختیار کلینی بوده تعداد کمی را آورده در نوادر و تعداد زیادی را اصلا وارد کتاب نکرده است ، پس این نوادر با آنهایی که اصلا نیامده لا بد یک فرقی داشته است .

آیت الله مددی : قطعاً همینطور است .

این چون شما الان اصطلاح حدیثی که دارید که مثلاً این صحیح است یا حسن مثلاً بگوییم آن که در نوادر آورده حسن است مثلاً من باب مثال چون این یک اصطلاح صحیح و حسن آمده ذهنتان به این رفته است . این را در قدیم اصلاً این اصطلاحات را حساب نمی کردند اصطلاحات را به این معنا می گرفتند یک حدیثی که قابل احتجاج است قابل قبول است ما شوهه تاییدش می کند حالا شواهدی که اینها اقامه می کردند مختلف بود که من سابقاً توضیح دادم عرض کردم تقریباً مرحوم صاحب وسائل قدس الله نفسه در خاتمه ای وسائل شواهد را جمع کرده است البته شواهدی که نزد خود اخباری ها هم هست ، مجموعاً ۲۵ تا شاهد ایشان آورده مجموع شواهدی که ایشان در آنجا آورده است خواندیم در بعضی از ابحاث کتاب آوردیم کتاب وسائل را خواندیم .

اینها شواهدی بوده که داشتند ، شواهد را داشتند طبق شواهد که عرض کردیم مختلف بوده مبانی شان هم در شواهد مختلف بوده انجام دادیم و خود ما هم شواهد قبول کردیم لکن شواهد را جور دیگری معنا کردیم با این آقایان فرق پیدا کرد آن وقت اصطلاحات مختلفی بود کم کم در قرن سوم اهل سنت اصطلاح حدیث صحیح به کار بردند و حسن در حسن هم بحث دارند که آیا حسن از چه وقت آمد ؟ صحیح اول بود حسن بعد آمد . دیگر نمی خواهم وارد بحث حدیث شناسی بشوم چون طول می کشد .

علی ای حال اما در میان شیعه از همین زمان ها قرن سوم که دیگر شروع شد به جمع آوری ، چون از قرن دوم ، میانه های قرن دوم شروع کردند شیعه به جمع آوری احادیث ، چون تولید حدیث عرض کردم این تاریخ را همیشه در ذهنتان باشد تقریباً در ما از ۸۰ هست تا ۱۵۰ که در مدینه هم بوده ، اما بیشترین تدوین در کوفه است ، بیشترین یعنی بالای ۹۰ درصد در کوفه تدوین شده است بعد تدریجاً که بغداد تأسیس شد و عظمتی که بغداد داشت و بعد تفکرات اهل سنت و تفکرات ملل مختلف و بغداد یک صورت کوچکی از دنیای ، ما نمی توانیم الان یک شهری را در دنیا مثل بغداد آن زمان تصور کنیم ، فوق العاده است بغداد خیلی ...

شیعه که آمد به بغداد خواهی نخواهی تفکر این جمع آوری و تنظیم و تهذیب و که اصطلاحا ما اسمش را گذاشتیم مکتب اول بغداد که از زمان مثل ابن ابی عمیر و اینها ، اینها آمدند روایت را جا به جا کردند ، قبول کردند ، رد کردند ، بررسی کردند ، کتابها را نگاه کردند روی کتاب کمتر بحث کردند یعنی بحثهایشان به ما نرسیده ، اما روی روایات بحثهایشان به ما رسیده است .

از قرن سوم یعنی سال ۲۰۰ روایات و کتب به قم رسید ، در قم اضافی بر اینکه روی روایت کار کردند روی کتابها هم کار کردند که اصطلاحا اسمش شد فهرست ، فهرست همین است دیگر روی کتاب کار کردند به جای اینکه روی روایت کار بکنند ، کتاب شناسی کردند روی کتاب کار کردند ، اسمش شد فهرست ، دقت کردید این کار بزرگی بود که در قم انجام گرفت ، دقت کردید چه شد که عرض می کنم ؟ که این مکتب قم عرض کردم از حدود سال ۲۰۰ تا سال ۴۰۰ مکتب قم است تقریبا تا زمان وفات شیخ صدوق قدس الله نفسه بعد دیگر این مکتب چهره‌ی اصلی اش را از دست می دهد یعنی آن ارزش اساسی اش را از دست می دهد در این ۲۰۰ سال مجموعه‌ی کتبی که به عنوان فهرس یا کتب حدیث نوشته شده خیلی با ارزش است بهترین کتابش در به اصطلاح با گزینش تقریبا شواهد عقلی و شواهد حجت کافی است و بهترینش کتابش در تلقی حدیث و قبول حدیث بین مشایخ صدوق است ، شیخ صدوق رضوان الله علیه ، کتاب فقیه این تقریبا شیخ صدوق روی تلقی مشایخ قم حساب کرده است ، تلقی مشایخ قم ؛ اما آراء خودش هم دارد ، خودش هم فقیه است ، خودش هم ملاست ، خودش هم صاحب نظر است ؛ اما اساسا تلقی حدیثی است .

و لذا من همیشه عرض می کنم فرهنگ تلقی حدیثی شیعه در قم است ، اما فرهنگ تلقی فقهی شیعه در بغداد توسط شیخ طوسی است تقریبا پایه گذار این فرهنگ شیخ طوسی است ، البته قبل از شیخ هم هست اما آنکه شکل گرفت فی ما بعد فقه ما به شیخ طوسی برمی گردد آن وقت در این اصطلاحی که در آن زمان آمد که حالا در من جمله اهل حدیث اینها وقتی می آمدند فرض کنید مثلا حدیث می شنیدند رسمشان این بود که می رفتند از مشایخ متعدد حدیث می شنیدند مثلا ممکن بود مثلا احمد بن حنبل نوشتند دو هزار استاد داشته است ، دو هزار شیخ یعنی از دو هزار شیخ شنیده بوده خوب از این نوشته از آن نوشته است .

خوب بعضی از احادیث یکی بودند دیگر این شیخ از چه کسی نقل می کند از فرض کنید مثلا به اینکه از شعبی از فلان از ابی هریره سند با یکی دیگر ، آن وقت مقایسه می کردند ، آن وقت می دیدند مثلا این احادیثی که این شیخ گفته همه اش باطل است نه متنش با متون می خورد نه سندش با ، لذا این را کلا ابطال می کردند ، در بعضی از روایات دارد سمعنا منه احادیث کثیره ثم حرقناها ، حرقناها هم داریم حرقناها هم داریم ، خرق یعنی پاره کردیم ، آخر حرقناها یعنی سوزاندیم آتش زدیم چرا چون به آن اعتماد نکردیم .

آن وقت می آمد احادیثی که نه قابل قبول بود شواهد تاییدش می کرد این را قبول کردند یک احادیثی آمد که شیخ نقل کرده یک شیخ دیگر کمی فرق دارد ، این را می آمدند می گفتند یکتب و لا یحتج به این نوادر از قبیل یکتب و لا یحتج به است آنهایی که ایشان نیاورده از آنهایی است که اصلا لا یکتب ، دقت کردید چه شد ؟

پس آنهایی که یکتب و یحتج به در متن کتاب کافی است ، آنهایی که یکتب یعنی امکان دارد وجه توجیهی برایش باشد ولی خود ایشان قبول نکرده و تأمل درش داشته در باب نوادر آورده این معنایی هم که عرض کردم خدمتتان کسی نگفته است از ابداعات بنده است فرق بین اصول و مصنفات را هم این گذاشتیم که مصنفات یکتب و لا یحتج به ، چون آقایان گفتند مصنفات یعنی کتبی که احادیثش ضعیف است نه اینطور نیست صاحب حدائق هم رد کرده این مطلب را ، شواهد آورده که این مطلب ، رد صاحب حدائق هم دقیق نیست اما مطلب این جور هم نیست که مصنف یعنی حتما کتاب ضعیف .

و عرض کردیم یک کمی هنوز هم برای ما جای تعجب است البته نه اینکه حالا حل شد تعجب ما ، ما به این وسیله خواستیم یک نکته ی تاریخی را حل بکنیم ، مرحوم نجاشی راجع به کافی و راجع به کلینی نوشته صنف الکتاب الکبیر الموسوم بالکافی ، تعبیر صنف دارد ، یعنی کتاب کافی را جزو مصنفات گرفته است ، با اینکه کتاب کافی گزینشی است . عرض کردم کتاب کافی گزینشی است شاید نظر مرحوم نجاشی به این مجموعه ای که در نوادر آورده باشد ، دقت کردید چه شد یعنی حواس نجاشی بوده است در آن جاهایی که باب نوادر دارد آنهایی را که ، آنها حکم تصنیف دارد .

و لذا خوب دقت بکنید ما نقل هایی که داریم از اصول یک جور است نقل هایی که داریم از مصنفات جور دیگری است و عرض کردیم این فرق بین اصول و مصنفات تا زمان شیخ طوسی هم در مکتب قم هم در مکتب بغداد مراعات شده است ، شیخ چون بحث را برد روی حجیت ، بحث وقتی رفت روی حجیت دیگر فرقی بین مصنف و اصل نیست الان هم آقای خوئی فرق نمی گذارد کتاب فقیه را بررسی سندی می کند ، خصال را هم بررسی سندی می کند ، یکی است فرقی نمی کند . این کار که الان شده این ابتدایش از زمان شیخ طوسی است که اینها را هم من ، تاریخ را می گویم که بتوانیم حکم الان شما قرار گرفتید در قرن پانزدهم بتوانید آزادانه تصمیم بگیرید ، اصلا روشی که اصحاب داشتند کلمه ی اصول و مصنفات حتی در مکتب قم هم مطرح است در مکتب بغداد هم مطرح است فرق نمی کند اما دیگر شما بعد از شیخ طوسی نمی بینید اصول و مصنفات نمی بینید ، علامه دیگران بگویند اصول و مصنفات نه دیگر اصلا تمام شد به شیخ طوسی مطلب تمام شد . چرا چون بحث حجیت مطرح شد در بحث حجیت دیگر نیامدند بگویند این جزو اصول است یا مصنفات .

عرض کردم کتاب فقیه قدس الله سره جزو اصول است به این معنا ، یک کسی به من اشکال کرد به قول خودش رجالی بود می خواست بگوید که شما حرف های عجیب و غریب دارید می زنید که ، گفتم نه ببینید به منزله ای اصول است نه اینکه اصول است ، روش کتاب فقیه روش اصول است و این را خودش می گوید خود مرحوم فقیه در اولش می گوید و لم یکن قصدی فیه قصد المصنفین من در کتاب فقیه راه مصنفات را نرفتم خوب خودش تصریح می کند دیگر از حرف بنده نیست که ، و لم یکن قصدی فیه قصد المصنفین آن وقت این معلوم می شود فی ایراد جمیع ما روه ، معلوم می شود مصنفات این بوده آنچه که بوده روایت کردند را آوردند ممکن است درش ضعیف هم باشد قابل قبول ایشان هم نباشد ، دقت کردید چه می خواهم بگویم ؟ این مراد از مصنفین است و لم یکن قصدی فیه قصد المصنفین .

پس ما هم انصافش باید تعاملمان با خصال غیر از تعاملمان با فقیه باشد .

یکی از حضار: بحار هم همین جور است ؟

آیت الله مددی: بحار که بدتر از اینهاست ، اصلا اینها

یکی از حضار: مستدرک هم می گوید ...

آیت الله مددی: مستدرک جواهر ؟

یکی از حضار: نه مستطرفات سرائر

آیت الله مددی: بله چون ایشان اصلا قائل به حجیت نبود اصلا خارج کنید ، یعنی مرحوم ابن ادریس قائل به حجیت خبر نیست

یکی از حضار: پس چرا آورده اینها را ؟

آیت الله مددی: هیچی اخبار ، اطلاعات حدیثی اش خوب است ابن ادریس ، نسبت به سننش می گویند چهل و خورده ای سالش بوده است ، اطلاعات فقهی اش یعنی ذوق فقهاتی اش خوب است اگر عمر بیشتری می کرد مرتب تر بود یک کمی نا مرتبی دارد مشوه است اما راجع به حدیث ایشان قائل به حجیت نیست . اینکه بعضی ها در این فکر افتادند که بگویند مثلاً کتاب مستطرفات مثلاً در فلان اجازه اسم ایشان واقع شده پس این سند دارد به آن همان ، این را نوشتند یکی از آقایان معاصر از دوستان ما نوشتند این مطلب را گفته بر آقای خوئی هم عرضه داشتیم ایشان استحسان کردند مرحوم آقای خوئی ، حالا آقای خوئی قبول فرمودند من چه عرض کنم ، لکن این باطل است اصولاً راه درست کردن و سند درست کردن برای ابن ادریس ، کسی که قائل به حجیت خبر نیست سند چه درست می کنید برایش ؟

از صحیح ترین کتاب هم باشد از صحیح ، کتاب حسن بن محبوب مثلا فرض کنید کتاب حریز مستقیم از حریز هم باشد لکن اصحاب تلقی نشده قبول نمی کند ، اصلا خبر را قبول ندارد . عرض کردم ما کسانی که خبر را قبول ندارند چون دو جور هستند اصحاب ما متأسفانه الان ، اصلا در بحث خبر اصحاب ما خیلی مشوش است حرفهایشان متأسفانه این دو تا را یکی می گیرند ، یک کسی قبول ندارد خبر را به عنوان خبر مگر با شواهد این بالاخره خبر را قبول می کند با شواهد به عنوان دلیل لفظی قبول می کند خوب دقت کنید ، یک کسی مثل سید مرتضی اصلا قبول نمی کند ولو با چند تا سند باشد صحیح هم باشد اصلا قبول نمی کند .

چرا چون ایشان تلقی را قبول دارد راه شناخت مکتب اهل بیت ببینیم فقهاء چه برداشت کردند راه شناخت این است ما راه شناخت باید داشته باشیم این اخبار که ، دقت کردید ؟ مبنای سید مرتضی درست توضیح دادیم ، مبانی شواهد مثلا مفید یک رساله ی مختصری ۱۰- ۱۲ صفحه است در اصول به مرحوم شیخ مفید نسبت داده شده ایشان با قرائن قبول می کند .

و عرض کردیم بعدها کسی که خیلی صریح و روشن و واضح این مبنا را مطرح کرد محقق است اولین کسی که داریم که خیلی صریح و روشن ایشان می گوید خبر صحیح کل خبر عمل به الاصحاب او دلت القرائن علی صحتہ ببینید ، این راهی را که محقق فرمودند هنوز که من در خدمت شما هستم اکثر علما این راه را می روند ، البته الان بعد از آمدن آقای خوئی و آقای بروجردی در قم و آقای خوئی در نجف یک مقدار مباحث حدیثی و اینها مطرح شده است اما هنوز اکثریت باز همین راه هستند ، چون راه شیخ انصاری همین است ، مرحوم نائینی هم همین است ، اینها اصلا خبر را به عنوان دلیل لفظی با شواهد مثل سید مرتضی به عنوان دلیل لفظی قبول نمی کنند ، دلیل لبی قبول می کند دقت کردید ؟

یکی از حضار: یعنی به بحث حدیث تمسک نمی کند ؟

آیت الله مددی: نه ، نه اطلاق نه هیچ .

و لذا اینها دنبال سند نگردید ، اینکه مرحوم سید مرتضی رحمه الله ، مرحوم شیخ طوسی در فهرست ببینید از شیخ مفید نقل می کند خیلی از کتبی که طریق به آن ها نقل می کند اجازه اش اولش شیخ مفید است ابن غضائری ، سند نیست و لذا اگر انتصار را نگاه بکنید تقریبا کل کتاب این طوری است گاهی در یک صفحه ۱۰ تا مساله می آورد ، ۵ تا مساله می آورد ، دلیلنا الاجماع المتکرر فی هذا الکتاب ، با اینکه آن مساله اجماع روایت هم دارد . یعنی شما دقیقا در کتاب انتصار صحبت روایت نیست صحبتی که هست الاجماع در کتاب شیخ در آثار شیخ صدوق ... و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين